

مستندات جلسه اول درس دانش تبلیغ دین - ۱۸ بهمن ۱۴۰۰

امام(ره) و دسته‌های عزرا

ما جوانها دادیم. کربلا جوانها داده. ما این را باید حفظش کنیم. این نمی‌شود این‌طور باشد. شما خیال بکنید که گریه است، خیر گریه نیست. یک مسئله سیاسی، روانی، اجتماعی است. اگر قضیه گریه است تباکیش دیگر چیست؟ تباک می‌خواهد؟ تباک می‌هم یک چیزی شد؟ اصلاً حضرت سیدالشهدا چه احتیاج به گریه دارد؟ ائمه این قدر اصرار کردند، به اینکه مجمع داشته باشید. گریه بکنید. [ندبه] بکنید. برای اینکه این حفظ می‌کند کیان مذهب ما را. این دستجاتی که در ایام عاشورا راه می‌افتند خیال نکنند که ما این را تبدیل کنیم به راهپیمایی. راهپیمایی است خودش. اما راهپیمایی با یک محتوای سیاسی. همانطوری که سابق بود بلکه بالاتر. همان سینه زنی، همان نوحه خوانی، همانها رمز پیروزی ماست. در سرتاسر کشور مجلس روضه روضه باشد. همه روضه بخوانند. و همه گریه بکنند. از این هماهنگ‌تر چی؟ شما در کجا سراغ دارید که ملتی این‌طور هماهنگ بشود؟ کی اینها را هماهنگ کرده؟ اینها را سیدالشهدا هماهنگ کرده است. در تمام کشورهای اسلامی، ملت‌های اسلامی در روز عاشورا و تاسوعا و مثلاً بیست و هشتم و ... این دستجات با آن عظمت - البته جهات غیرشرعی‌اش باید حساب بشود، باید جهات شرعی محفوظ بماند - این دستجات با آن عظمت، با آن محتوا همه جا [راه می‌افتند] کی می‌تواند یک چنین اجتماعی درست کند؟ در کجای عالم شما سراغ دارید که این مردم این‌طور هماهنگ باشند. بری هندوستان همین بساط. بری پاکستان همین بساط. بری اندونزی همین بساط. بری عراق همین بساط. بری افغانستان. هر جا بری همین بساط. کی اینها را هماهنگ کرده؟ این هماهنگی را از دست ندهید. این جوانها را اغفال می‌کنند. این جوانهای صاف دل ما، عزیز ما، توجه به شیطنت اینهایی که تزریق می‌کنند، ندارند. آنها [را] دیگران تزریقشان می‌کنند. اینها هم تزریق به اینها می‌کنند. (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۹۸)

امام(ره): فقیه حق ندارد بگوید که من اسلام شناسم

فقیه حق ندارد بگوید که من اسلام شناسم. فقیه باید بگوید من فقه شناسم، من فقه اسلام را می‌شناسم؛ آنی که از همه بهتر میداند همان است که فقه اسلام را می‌داند ... ادعای اسلام شناسی جز برای آن که همه جهات اسلام را بداند چه جوری است و همه مراتب معنویت اسلام و مادیت اسلام را بداند آن می‌تواند بگوید من اسلام شناسم. (صحیفه امام، ج ۸، ص ۵۳۱).

امام(ره): تبلیغ بالاتر است از تحصیل

امام خمینی ره فرمودند: همان‌طور که تحصیل یک تکلیفی است، تبلیغ بالاتر است از او، تحصیل مقدمه تبلیغ است، مقدمه انذار مردم است. آیه نَفَرٌ می‌فرماید که: «چرا نمی‌روید تحصیل کنید تا برگردید مردم را انذار کنید» تحصیل برای این است که مردم انذار بشوند. (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۱۳)

علما و روحانیون ان شاء الله به همه ابعاد و جوانب مسئولیت خود آشنا هستند ولی از باب تذکر و تأکید عرض می‌کنم امروز که بسیاری از جوانان و اندیشمندان در فضای آزاد کشور اسلامی مان احساس می‌کنند که می‌توانند اندیشه‌های خود را در موضوعات و مسائل مختلف اسلامی بیان دارند، با روی گشاده و آغوش باز حرفهای آنان را بشنوند. و اگر بیراهه می‌روند، با بیانی آکنده از محبت و دوستی راه راست اسلامی را نشان آنها دهید. و باید به این نکته توجه کنید که نمی‌شود عواطف و احساسات معنوی و عرفانی آنان را نادیده گرفت و فوراً انگِ التقاط و انحراف بر نوشته‌هایشان زد و همه را یکباره به وادی تردید و شک انداخت. اینها که امروز این گونه مسائل را عنوان می‌کنند مسلماً دلشان برای اسلام و هدایت مسلمانان می‌تپد، و الا داعی ندارند که خود را با طرح این مسائل به دردسر بیندازند. اینها معتقدند که مواضع اسلام در موارد گوناگون همان گونه‌ای است که خود فکر می‌کنند. به جای پرخاش و کنار زدن آنها با پدری و الفت با آنان برخورد کنید. اگر قبول هم نکردند، مایوس نشوید. در غیر این صورت خدای ناکرده به دام لیبرالها و ملیگراها و یا چپ و منافقین می‌افتند؛ و گناه این کمتر از التقاط نیست. وقتی ما می‌توانیم به آینده کشور و آینده‌سازان امیدوار شویم که به آنان در مسائل گوناگون بها دهیم، و از اشتباهات و خطاهای کوچک آنان بگذریم، و به همه شیوه‌ها و اصولی که منتهی به تعلیم و تربیت صحیح آنان می‌شود احاطه داشته باشیم. فرهنگ دانشگاهها و مراکز غیر حوزه‌ای به صورتی است که با تجربه و لمس واقعیتها بیشتر عادت کرده است، تا فرهنگ نظری و فلسفی. باید با تلفیق این دو فرهنگ و کم کردن فاصله‌ها، حوزه و دانشگاه درهم ذوب شوند، تا میدان برای گسترش و بسط معارف اسلام وسیعتر گردد. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۹۸)

رهبری: فرق تبلیغ در دوران غربت و دوران حکومت اسلامی / باید بفهمیم این حرفی که ما می‌زنیم، به کجا ارتباط پیدا می‌کند؟

چه جناحی را در سطح جهان نه در سطح کشور تقویت می‌کند، چه جناحی را تضعیف می‌کند

تبلیغ در دورانی که حاکمیت اسلام نیست، یک تفاوت اساسی با تبلیغ در دوران حاکمیت اسلام دارد. در دوران حاکمیت اسلام، تبلیغ هر بخشی از دین، می‌تواند درست در جای خود واقع شود؛ یعنی بیان یک بخش از مجموعه‌ای که برای اداره زندگی مردم لازم است. در حالی که وقتی حاکمیت اسلام وجود ندارد، این طور نیست؛ بخشها از هم جداست، به هم بی ارتباط است و همه مجموعه، کامل نیست.

فرضاً اگر کسی درباره احکام فقهی در دوره حاکمیت اسلام کار می‌کند، آن احکام را دوگونه می‌تواند مورد مطالعه و ملاحظه قرار دهد: یک طور احکام فقهی مربوط به اداره یک فرد، منهای این که این فرد در کجای عالم زندگی می‌کند. یک وقت هم انسان همین حکم فقهی را به عنوان بخشی کوچک یا بزرگ از چگونگی اداره یک جامعه بررسی می‌کند. اینها باهم متفاوت است. حتی در استنباط حکم فقهی هم تفاوتهایی به وجود می‌آید؛ حتی در مسئله طهارت و نجاست؛ حتی در مسائل شخصی. یک وقت به عنوان جزئی از مجموعه اداره‌کننده فرد و جامعه در حاکمیت اسلام مطرح می‌شود؛ یک وقت هم نه، مجرد از مجموعه اسلام و فقط به عنوان یک حکم که برای یک فرد مطرح است، می‌باشد. ای کاش فضایی روشن بین بنشینند، تفصیل این تفاوتها را برای پژوهشگران خود حوزه‌های علمیه تشریح کنند.

مسئله اخلاق نیز همین طور است. مثلاً راجع به گذشت و صبر حرف می‌زنیم. یک‌وقت یک مسئله شخصی محض است و به عنوان اخلاق اسلامی و یک دستور اخلاقی و روحی صرفاً فردی، یک ارزش مطرح می‌شود: در مقابل مصائب صبر کنیم. این، یک طور است. یک‌وقت هم صبر در سطح جامعه‌ای که با انواع مشکلات و فشارها و موانع و عوائق در کار و راه خود مواجه است، مطرح می‌شود: باید افراد در قبال این موانع و این شداید، صبر بورزند. در اینجا، صبر یک طور دیگر مطرح می‌شود. حقیقت صبر یک چیز است؛ چگونگی طرح قضیه مهم است.

اساس فرق بین دو‌گونه تبلیغ که عرض کردیم، این است که در دوران حاکمیت اسلام، دین عبارت از مجموعه مسائل زندگی است که سیاست هم جزو آن است، اداره حکومت هم جزو آن است، مسائل ارتباطات خارجی و موضع‌گیریهای مسلمانان در مقابل جناحهای مختلف دنیا هم جزو آن است، مسائل اقتصادی هم جزو همین مجموعه است، ارتباط اشخاص با یکدیگر و رعایت اخلاق در امور مختلف زندگی هم جزو آن است. دین، یک مجموعه است که شامل مسائل شخصی و فردی، مسائل اجتماعی، مسائلی که دسته‌جمعی باید انجام گیرد، مسائلی که و لو اجتماعی است، ولی یک‌یک افراد می‌توانند آن را انجام دهند و مسائلی که مربوط به سرنوشت دنیا یا سرنوشت آن کشور است، می‌شود. وقتی که می‌خواهیم تبلیغ کنیم، یعنی تبلیغ همه این‌ها.

ببینید این تبلیغ، با نوع تبلیغی که ما در گذشته قبل از اقامه حکومت حق و حکومت الهی می‌کردیم، چقدر متفاوت است. آن روز کافی بود ما همین موضوعی را که می‌خواهیم تبلیغ کنیم، درست بلد باشیم؛ آن‌گاه یک مبلغ خوب می‌شدیم. امروز اگر جهان، یا لاقلاً جامعه خود را درست نشناسیم، هرچه هم که آن موضوع را خوب بلد باشیم، نمی‌توانیم یک مبلغ خوب باشیم. باید بفهمیم این حرفی که ما می‌زنیم، به کجا ارتباط پیدا می‌کند؛ چه جناحی را در سطح جهان نه در سطح کشور تقویت می‌کند، چه جناحی را تضعیف می‌کند. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با روحانیان و مبلغان اعزامی در آستانه ماه محرم الحرام ۱۳/۰۲/۱۳۷۶)

رهبری: ما در تبلیغات ضربه می‌خوریم در حالی که جوانان حوزوی خوش استعدادی داریم

ما از همه جهت در حال ضربه خوردنیم؛ حتی در عالم تبلیغات ... این در حالی است که حوزه علمیه ی قم به این عظمت، با این همه جوان مستعد، با این همه روشنفکر و با این همه فاضل، می‌تواند در چنین زمینه‌هایی موثر باشد. واقعا حوزه بسیاری غنی است و افراد غنی هم در خود دارد. این همه فضلاء و جوانان مستعد در این حوزه هستند؛ جوانانی که از شدت تالو استعداد، اصلاً برق می‌زنند و وقتی بعضی از آنها به اینجا می‌آیند، آدم از دیدنش‌شان حظ می‌برد. اما همین طور عاطل و باطل ملنده‌اند و دلشان خوش است به اینکه در جلسه درس اصول آقای فلان یا حلقه ی درس فقه آقای بهمان بروند و حداکثر جزوه ای بنویسند! این است کار حوزه‌ها؟! (دیدار با رئیس و اعضای دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۳/۳/۹)

درک تفاوت انسان‌ها با یکدیگر / سرزنش نکردن یکدیگر

عَنْ شِهَابٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هَذَا الْخَلْقَ لَمْ يَلْمُ أَحَدٌ أَحَدًا فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ أَجْزَاءَ بَلْغَ بِهَا تِسْعَةً وَ أَرْبَعِينَ جُزْءًا ثُمَّ جَعَلَ الْأَجْزَاءَ أَعْشَارًا فَجَعَلَ الْجُزْءَ عَشْرَةَ أَعْشَارٍ ثُمَّ قَسَمَهُ بَيْنَ الْخَلْقِ فَجَعَلَ فِي رَجُلٍ عَشْرَ جُزْءٍ وَ فِي آخَرَ عَشْرَى جُزْءٍ حَتَّى بَلَغَ بِهِ جُزْءًا تَامًا وَ فِي آخَرَ جُزْءًا وَ عَشْرَ جُزْءٍ وَ فِي آخَرَ جُزْءًا وَ ثَلَاثَةَ أَعْشَارٍ جُزْءٍ حَتَّى بَلَغَ بِهِ جُزْءَيْنِ تَامَيْنِ ثُمَّ بِحِسَابِ

ذَلِكَ حَتَّىٰ بَلَغَ بِأَرْفَعِهِمْ تِسْعَةً وَارْبَعِينَ جُزْءًا فَمَنْ لَمْ يُجْعَلْ فِيهِ إِلَّا عَشْرُ جُزْءٍ لَمْ يَقْدِرْ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْعَشْرِينَ وَ كَذَلِكَ صَاحِبُ الْعَشْرِينَ لَا يَكُونُ مِثْلَ صَاحِبِ الثَّلَاثَةِ الْأَعَشَارِ وَ كَذَلِكَ مَنْ تَمَّ لَهُ جُزْءٌ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْجُزْءَيْنِ وَ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ هَذَا الْخَلْقَ عَلَىٰ هَذَا. (كافی، ج ۲، ص ۴۴)

شهاب گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مردم میدانستند که خدای تبارک و تعالی این مخلوق را چگونه آفریده، هیچ کس دیگری را سرزنش نمی‌کرد، عرض کردم: - اصلحک الله - مگر چگونه بوده است؟ فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی اجزائی آفرید و آنها را تا ۴۹ جزء رسانید، سپس هر جزئی را ده بخش کرد (تا جمعا ۴۹۰ بخش شد) آنگاه آنها را میان مخلوق بخش کرد، و بمردی یکدهم جزء داد و بدیگری دو دهم تا بیک جزء کامل رسانید و بدیگری یکجزء و یکدهم داد و بدیگری یکجزء و دو دهم و بدیگری یکجزء و سه دهم تا بدو جزء کامل رسانید، سپس بهمین حساب بآنها داد تا بعالیترینشان ۴۹ جزء داد، پس کسی که تنها یکدهم جزء دارد، نمیتواند مانند دو دهم جزء دار باشد و نیز آنکه دو دهم دارد مثل صاحب سه دهم نتواند بود و نیز کسی که یک جزء کامل دارد، نمیتواند مانند دارای دو جزء باشد، و اگر مردم میدانستند که خدای عز و جل این مخلوق را بر این وضع آفریده هیچ کس دیگری را سرزنش نمی‌کرد.

عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقَرَاتِيسِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ يُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاهُ بَعْدَ مِرْقَاهُ فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْاِثْنَيْنِ لِمَا لِي لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتُ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرِ فَلَا تُسْقِطُ مِنْهُ دُونَكَ فَيُسْقِطَكَ مِنْهُ فَوْقَكَ وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعَهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ وَ لَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتُكْسِرَهُ - فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ. (كافی، ج ۲، ص ۴۵)

عبد العزیز قراتیسی گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ای عبد العزیز ایمان مانند نردبانست که ده پله دارد و مؤمنین پلهئی را بعد از پله دیگر بالا میروند، پس کسی که در پله دوم است نباید بآن که در پله اول است بگوید: تو هیچ ایمان نداری تا برسد بدهی (که نباید چنین سخنی به نهمی بگوید) پس آنکه را از تو پستتر است دور نینداز که بالاتر از تو ترا دور اندازد و چون کسی را یکدرجه پائین تر از خود دیدی، با ملایمت او را بسوی خود کشان و چیزی را هم که طاقتش را ندارد بر او تحمیل مکن که او را بشکنی زیرا هر که مؤمنی را بشکند، بر او لازمست جبران کند.

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ ع إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَنَازِلَ مِنْهُمْ عَلَىٰ وَاحِدَةٍ وَ مِنْهُمْ عَلَىٰ اِثْنَيْنِ وَ مِنْهُمْ عَلَىٰ ثَلَاثٍ وَ مِنْهُمْ عَلَىٰ أَرْبَعٍ وَ مِنْهُمْ عَلَىٰ خَمْسٍ وَ مِنْهُمْ عَلَىٰ سِتٍّ وَ مِنْهُمْ عَلَىٰ سَبْعٍ فَلَوْ ذَهَبَتْ تَحْمِيلُ عَلَىٰ صَاحِبِ الْوَاحِدَةِ ثِنْتَيْنِ لَمْ يَقَوْ وَ عَلَىٰ صَاحِبِ الثَّنَيْنِ ثَلَاثًا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَىٰ صَاحِبِ الثَّلَاثِ أَرْبَعًا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَىٰ صَاحِبِ الْأَرْبَعِ خَمْسًا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَىٰ صَاحِبِ الْخَمْسِ سِتًّا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَىٰ صَاحِبِ السِّتِّ سَبْعًا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَىٰ هَذِهِ الدَّرَجَاتِ. (كافی، ج ۲، ص ۴۵)

سدیر گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: مؤمنین درجات مختلفی دارند: یکی دارای یک درجه و یکی دو درجه و یکی سه درجه و یکی چهار درجه و یکی پنج درجه و یکی شش درجه و یکی هفت درجه است. پس اگر بخواهی بداری یکدرجه تحمیل دو درجه کنی نتواند و اگر بر چهار درجه تحمیل سه درجه کنی نتواند و اگر بر سه درجه تحمیل چهار درجه کنی نتواند و اگر بر چهار درجه تحمیل پنج درجه کنی نتواند و اگر بر پنج درجه تحمیل شش درجه کنی نتواند و اگر بر شش درجه تحمیل هفت درجه کنی نتواند و همه درجات بهمین وضع است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا أَنْتُمْ وَ الْبِرَاءَةُ يَبْرَأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ وَ بَعْضُهُمْ أَكْثَرُ صَلَاةً مِنْ بَعْضٍ وَ بَعْضُهُمْ أَنْفَذَ بَصْرًا مِنْ بَعْضٍ وَ هِيَ الدَّرَجَاتُ. (كافی، ج ۲، ص ۴۵)

صبح بن سیاه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: شما را با بیزاری چکار که از یک دیگر بیزاری میجوئید؟ همانا مؤمنین بعضی از بعض دیگر افضلند و بعضی از بعض دیگر نمازش بیشتر است و بعضی تیز بینیش بیشتر است و همین است درجات ایمان.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ الضَّحَّاكِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا سَرَّاجٍ وَ كَانَ خَادِمًا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَاجَةٍ وَ هُوَ بِالْحَبِيرَةِ أَنَا وَ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ قَالَ فَأَنْطَلَقْنَا فِيهَا ثُمَّ رَجَعْنَا مُعْتَمِينَ قَالَ وَ كَانَ فَرَانِسِي فِي الْحَائِرِ الَّذِي كُنَّا فِيهِ نُزُولًا فَجِئْتُ وَ أَنَا بِحَالٍ فَرَمَيْتُ بِنَفْسِي فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذَا أَنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَدْ أَقْبَلَ قَالَ فَقَالَ قَدْ أَتَيْتَاكَ أَوْ قَالَ جِئْنَاكَ فَاسْتَوَيْتُ جَالِسًا وَ جَلَسَ عَلَيَّ صَدْرُ فَرَانِسِي فَسَأَلَنِي عَمَّا بَعَثَنِي لَهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَحَمِدَ اللَّهُ ثُمَّ جَرَى ذِكْرُ قَوْمٍ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَبْرَأُ مِنْهُمْ إِنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ مَا نَقُولُ قَالَ فَقَالَ يَتَوَلَّمْنَا وَلَا يَقُولُونَ مَا تَقُولُونَ تَبْرءُونَ مِنْهُمْ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَهَوَذَا عِنْدَنَا مَا لَيْسَ عِنْدَكُمْ فَيَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَبْرَأَ مِنْكُمْ قَالَ قُلْتُ لِمَا جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ وَ هُوَذَا عِنْدَ اللَّهِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا أَطْرَحَنَا قَالَ قُلْتُ لِمَا وَ اللَّهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا نَفْعَلُ قَالَ فَتَوَلَّوهُمْ وَ لَا تَبْرءُوا مِنْهُمْ إِنْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ لَهُ سَهْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَمْسَةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سِتَّةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَبْعَةُ أَسْهُمٍ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يُحْمَلَ صَاحِبُ السَّهْمِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ وَ لَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ وَ لَا صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الأَرْبَعَةِ وَ لَا صَاحِبُ الأَرْبَعَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الخَمْسَةِ وَ لَا صَاحِبُ الخَمْسَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّتَّةِ وَ لَا صَاحِبُ السَّتَّةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّبْعَةِ وَ سَأَضْرِبُ لَكَ مَثَلًا إِنْ رَجُلًا كَانَ لَهُ جَارٌ وَ كَانَ نَصْرَانِيًّا فَدَعَاهُ إِلَى الإِسْلَامِ وَ زَيْنَهُ لَهُ فَأَجَابَهُ فَأَتَاهُ سُحَيْرًا فَفَرَعَ عَلَيْهِ الأَبَابَ فَقَالَ لَهُ مَنْ هَذَا قَالَ أَنَا فُلَانٌ قَالَ وَ مَا حَاجَتِكَ فَقَالَ تَوَضَّأَ وَ الأَبْسَ تُؤَبِّبُكَ وَ مَرَّ بِنَا إِلَى الصَّلَاةِ قَالَ فَتَوَضَّأَ وَ لَيْسَ تُؤَبِّبُهُ وَ خَرَجَ مَعَهُ قَالَ فَصَلَّى مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ صَلَّى الفَجْرَ ثُمَّ مَكَثْنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا - فَقَامَ الَّذِي كَانَ نَصْرَانِيًّا يُرِيدُ مَنْزِلَهُ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَيْنَ تَذْهَبُ النَّهَارُ قَصِيرٌ وَ الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الظُّهْرِ قَلِيلٌ قَالَ فَجَلَسَ مَعَهُ إِلَى أَنْ صَلَّى الظُّهْرَ ثُمَّ قَالَ وَ مَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَ العَصْرَ قَلِيلٌ فَاحْتَبَسَهُ حَتَّى صَلَّى العَصْرَ قَالَ ثُمَّ قَامَ وَ أَرَادَ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا آخِرُ النَّهَارِ وَ أَقَلُّ مِنْ أَوْلِهِ فَاحْتَبَسَهُ حَتَّى صَلَّى المَغْرِبَ ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّمَا بَقِيَتْ صَلَاةٌ وَاحِدَةٌ قَالَ فَمَكَثَ حَتَّى صَلَّى العِشَاءَ الآخِرَةَ ثُمَّ تَفَرَّقَا فَلَمَّا كَانَ سُحَيْرٌ غَدَاً عَلَيْهِ فَضْرَبَ عَلَيْهِ الأَبَابَ فَقَالَ مَنْ هَذَا قَالَ أَنَا فُلَانٌ قَالَ وَ مَا حَاجَتِكَ قَالَ تَوَضَّأَ وَ الأَبْسَ تُؤَبِّبُكَ وَ أَخْرَجَ بِنَا فَصَلَّى قَالَ ااطْلُبْ لِهَذَا الدِّينِ مَنْ هُوَ أَفْرَعٌ مِنِّي وَ أَنَا إِنْسَانٌ مُسْكِينٌ وَ عَلَيَّ عِيَالٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَدْخَلَهُ فِي شَيْءٍ أَخْرَجَهُ مِنْهُ أَوْ قَالَ أَدْخَلَهُ مِنْ مِثْلِ ذَهَبٍ وَ أَخْرَجَهُ مِنْ مِثْلِ هَذَا. (كافي، ج ٢، صص ٤٢-٤٤)

مردی سراج که خدمتگزار امام صادق علیه السلام بود گوید: زمانی که امام صادق علیه السلام در حیره بود، مرا با جماعتی از دوستانش پی کاری فرستاد، ما رفتیم، سپس وقت نماز عشا [اندوهگین] مراجعت کردیم، بستر من در گودی زمینی بود که در آنجا منزل کرده بودیم، من با حال خستگی و ضعف آمدم و خود را انداختم، در آن میان امام صادق علیه السلام آمد و فرمود، نزد تو آمدم من راست نشستم و حضرت هم سر بستم نشست و از کاری که مرا دنبالش فرستاده بود پرسید، من هم گزارش دادم، حضرت حمد خدا کرد. سپس از گروهی سخن بمیان آمد که من عرض کردم: قربانت کردم، ما از آنها بیزاری میجوئیم زیرا آنها بانچه ما عقیده داریم عقیده ندارند، فرمود: آنها ما را دوست دارند و چون عقیده شما را ندارند از آنها بیزاری میجوئید؟ گفتیم: آری، فرمود: ما هم عقایدی داریم که شما ندارید، پس سزاوار است که ما هم از شما بیزاری جوئیم؟ عرض کردم: نه قربانت کردم. فرمود: نزد خدا هم حقایقی است که نزد ما نیست، گمان داری خدا ما را دور میاندازد؟ عرض کردم: نه بخدا، قربانت کردم، نمیکنیم (از آنها بیزاری نمیجوئیم) فرمود: آنها را دوست بدارید و از آنها بیزاری میجوئید، زیرا برخی از مسلمین یکسهم و برخی دو سهم و برخی سه سهم و برخی چهار سهم و برخی پنج سهم و برخی شش سهم و برخی هفت سهم (از ایمان را) دارند. پس سزاوار نیست که صاحب یکسهم را بر آنچه صاحب دو سهم دارد، وادارند و نه صاحب دو سهم را بر آنچه صاحب سه سهم دارد و نه

صاحب سه سهم را بر آنچه صاحب چهار سهم دارد و نه صاحب چهار سهم را بر آنچه صاحب پنج سهم دارد و نه صاحب پنج سهم را بر آنچه صاحب شش سهم دارد و نه صاحب شش سهم را بر آنچه صاحب هفت سهم دارد (یعنی از مقدار استعداد و طاقت هر کس بیشتر نباید متوقع بود).

اکنون برایت مثلی میزنم: مردی (از اهل ایمان) همسایه‌ئی نصرانی داشت، او را باسلام دعوت کرد و در نظرش جلوه داد تا بپذیرفت. سحرگاه نزد تازه مسلمان رفت و در زد، گفت: کیست؟ گفت: من فلانی هستم، گفت: چکار داری؟ گفت: وضو بگیر و جامه‌هایت را بپوش و همراه ما بنماز بیا، او وضو گرفت و جامه‌هایش را پوشید و همراه او شد، هر چه خدا خواست نماز خواندند (نماز بسیاری خواندند) و سپس نماز صبح گزاردند و بودند تا صبح روشن شد، نصرانی دیروز (و مسلمان امروز) برخاست بخانه‌اش برود، آن مرد گفت: کجا میروی؟ روز کوتاه است، و چیزی تا ظهر باقی نمانده، همراه او نشست تا نماز ظهر را هم گزارد، باز آن مرد گفت: بین ظهر و عصر مدت کوتاهی است و او را نگه داشت تا نماز عصر را هم خواند سپس برخاست تا بمنزلش رود، آن مرد گفت: اکنون آخر روز است و از اولش کوتاه‌تر است، او را نگه داشت تا نماز مغرب را هم گزارد، باز خواست بمنزلش رود، باو گفت یک نماز بیش باقی نمانده. ماند تا نماز عشا را هم خواند، آنگاه از هم جدا شدند.

چون سحرگاه شد نزدش آمد و در زد، گفت: کیست؟ گفت: من فلانی هستم، گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بگیر و جامه‌هایت را بپوش و بیا با ما نماز گزار، تازه مسلمان گفت: برای این دین شخصی بیکارتر از مرا پیدا کن، که من مستمند و عیال وارم.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: او را در دینی وارد کرد که از آن بیرونش آورد (زیرا ریاضت‌کشی و فشار یک روز عبادت سبب شد که بدین نصرانیت خود برگردد) یا آنکه فرمود: او را در چنین (سختی و فشار گذاشت و از چنان (دین محکم و مستقیم) خارج کرد.